



جایگاه عقل و تجربه در نهج البلاغه

پدیدآورده (ها) : وائلی، عبدالرحمن؛ حدادی، سید محمد
علوم قرآن و حدیث :: پژوهش‌های نهج البلاغه :: بهار 1385 - شماره 15 و 16
از 95 تا 118

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/228540>

دانلود شده توسط : k k
تاریخ دانلود : 28/10/1393

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

چکیده

مباحث نظری در جامعه‌شناسی همواره به رابطه عقل و تجربه توجه کرده‌اند. مطالعات دینی نیز از توجه به این رابطه برکنار نبوده‌اند. اما در این مطالعات نوعی نگرانی از نتیجه برقراری این ارتباط به چشم می‌خورد. کتاب نهج البلاغه توجه به رابطه عقل و تجربه را در مضامین خود نشان می‌دهد. تجربه به ترسیم رابطه بین انسان و خالق از یک سو و انسان و واقعیت از سوی دیگر می‌پردازد. قول و فعل امیرالمؤمنین نیز گویای رابطه بین عقل و تجربه است.

توصیه امام به مشورت و گفتگو با دانشمندان و حکیمان استفاده از تجربه‌های آنان است. از این ارتباط قواعد تازه‌ای کشف می‌شوند که آینده پیش‌رو را روشن‌تر می‌سازند.

یکی از مراتب عقل، «خرد علمی» است که همانا «عقل تجربی» می‌باشد و از «روش استقراء» سود می‌جوید.

«درک اجتماعی» به واسطه مسیری حاصل می‌آید که از عقل تجربی آغاز می‌شود و از اینجا است که امام عقل را «حفظ تجربه‌ها» می‌خواند.

فکر کردن به معنای نشاطی است که انسان را به روی خلق روش‌ها و جذب داده‌هایی رهنمون می‌شود که بین او و واقعیت خارجی روی می‌دهد. تجربه در ذهن چونان یک موضوع حاصل می‌آید که

مباحث عقل و تجربه در نهج البلاغه
استاد عبدالرحمن وائلی
مترجم: سید محمد حدادی

جایگاه عقل و
تجربه در...

شماره ۱۵ و ۱۶
۹۵

آن را «علم حصولی» می‌گوئیم.

با قرب به برخی مقدمات، اصول درک تجربه اجتماعی به دست داده می‌شود: تأمل، ارجاع، ارتباط و اختبار (آزمون). کلید واژه‌ها: عقل، تجربه، تاریخ، تجربه اجتماعی، فکر، درک، واقعیت

مقدمه

میان عقل و تجربه ارتباط محکمی وجود دارد که هیچ ابزار و روش معرفتی نمی‌تواند آن را ندیده گرفته و یا آن را خطا پندارد. زیرا هر چند خرد دارای قدرت تجرید است اما به یک فضای ضروری نیازمند است تا آن [وجود انتزاعی و تجرید شده] را به یک وجود خارجی و عینی مشخص متصل گرداند. همچنین از راه تمثیل پیدا کردن ادراکات و جمع‌آوری و بهره‌برداری از آنها است که گروهی از دانش‌ها برای عقل بوجود می‌آید. این وجود خارجی [که وجود ذهنی با آن متصل می‌شود] یا مادی است و یا معنوی. بسیاری از اوقات [این دانش‌ها] با تبدیل کردن مفاهیم و تصورات قدیمی به مفاهیم و تصورات جدید حاصل می‌شوند. به بیان دیگر انسان ناچار است که تنها به طرح مسائل و مشکلات و فلسفه‌ای برای جواب آنها اکتفا نکند. بلکه از نو چگونگی بوجود آمدن و تشکیل شدن این مسائل را بررسی نماید. این بازبینی مفاهیم و تصورات و

نهی لیل

شماره ۱۵ و ۱۶
۹۶

بررسی مجدد مسائل این نگرانی و وحشت را دارد که ارزش‌های جدیدی از دل آنها بوجود آید. [که شاید با ارزش‌های گذشته تفاوت داشته باشند].

بطور کلی همیشه عقل جایگاه فکر و دارای خطوات پراکنده است. با این خطوات فکری است که عقل جایگاه خودش را در طول اعصار در میان علوم حفظ کرده و همیشه سید معنا و سید فعل، سید روشنی و پیچیدگی، سید بندگی و سرپیچی، سید قبض و بسط در یک زمان واحد بوده است.

اختلاف‌های فراوان و تفاوت‌های بزرگی که میان مکتب‌های فکری گوناگون در تاریخ وجود داشته این موضوع را ثابت می‌کند.

با اینکه ما در مقام تقسیم عقل نیستیم ولی معتقدیم که «عقل اسلامی» از ابتدا در آغاز علوم کلی و عمومی و رشد و نمو آن به صورت وسیعی سهیم بوده است. این امر مخصوصاً در علوم انسانی رخ داده است. زیرا که این علم به شکل خاصی به انسان، تاریخ، وجود و اجتماعش می‌پردازد.

این عقل اسلامی بر درس‌های روحی و معنوی و سیر و سلوک انسانی و آنچه به روح پیچیده او مربوط می‌شود تأکید فراوان دارد. این عقل در درجه اول و به طریق اولی و در سطحی بالا در قرآن کریم و در مرحله بعد در سنت شریف نبوی و آثاری که خط

امامت برای آدمیان ترسیم نموده نمایان شده است.

در میان همه آثار بزرگ و ارزشمند اسلامی کتاب نهج البلاغه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیاری از دانش‌های علوم انسانی و طبیعی را در میان دو جلد جمع‌آوری کرده است.

من اعتقاد دارم که نهج البلاغه گاهی باصراحت و گاهی به صورت اشاره و تلمیح این دو [عقل و تجربه] را در خود دارد. به این صورت که گاهی با همدیگر جمع می‌شوند و گاهی از یکدیگر فاصله می‌گیرند. هر یک از این دو در حیات اجتماعی انسان نقش اساسی و مهمی ایفا می‌کنند.

میان دو دسته نصوصی که در این دو محور [عقل و تجربه] آمده‌اند یک روش و شیوه منسجم و هماهنگ فکری وجود دارد که امام علی علیه السلام به آن اشاره نموده و ما را بر ضرورت استفاده از آن شیوه برای کسب تجربه اجتماعی تأکید نموده تا از یک جهت از خطا و اشتباه او جلوگیری نماید و از سوی دیگر با توسل به آن و توجه به آن انسانها را بیدار سازد. امام علی علیه السلام با تجربه اجتماعی بطور خردورزانه مواجه شده است به این معنا که آن بخش از تاریخ هستی انسان و فعالیت‌های مستمر او را با محیط مادی و معنوی سازگار می‌نماید. تجربه در دوره‌های تاریخی خود مثلی را بین انسان و

خالق از یک طرف و بین انسان و واقعیت از طرف دیگر رسم می‌کند.

به نظر ما با هم بودن عقل و تجربه اجتماعی بصورت بسیار وسیعی در میان نهج البلاغه به صورت دو محور اساسی حضور دارد. آن دو عبارتند از:

محور اول: سخنان امام علی علیه السلام که در خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌هایش آمده و به صورت مستقیم بر اهمیت حضور عقل در تجربه اجتماعی و رابطه میان آن دو عطف توجه می‌کند.

محور دوم: رفتار امام علی علیه السلام است که در سلوک خویش با حرکت تاریخی جامعه زمان خودش جریان دارد. به طوری که هر یک از آنها نمونه روشنی را برای تجربه اجتماعی و روش مواجهه خردمندان با آن نشان می‌دهد.

قبل از اینکه خطوط اصلی تشکیل دهنده این روش فکری را معرفی کنیم ناچاریم به بسیاری از جملاتی که این موضوع را در نهج البلاغه نشان می‌دهند اشاره کنیم، گرچه ویژگی فصاحت و بلاغت در آنان غلبه دارد. چون بلاغت بر جملات امام علیه السلام غلبه دارد ما مجبوریم این مطلب و این روش فکری را از لابلای جملات امام که این معنا در آن نهفته و پنهان است پیدا کنیم و در مرحله دوم آن را کامل کنیم.

به نظر ما در مواضع مختلف نهج البلاغه یک رابطه معرفتی وجود دارد که در میان

جایگاه عقل و تجربه در...

شماره ۱۵ و ۱۶
۹۷

کلمات امام از قبیل خطبه‌ها، حکمت‌ها و نامه‌ها پراکنده است و ما را به این جا می‌رساند که با اطمینان بگوئیم راههای کلی برای رسیدن به علوم مختلف [در این کتاب] مخفی است و منتظر نقاب برداشتن از چهره خود هستند. به تعبیر جدید در آن «حلقه‌های معرفتی» وجود دارد که منتظر کشف آنها بوسیله علوم می‌باشیم چه از بُعد نظری و چه از بُعد عملی و ما شروع به تطبیق آن می‌کنیم.

نکته درخور توجه در این تحقیق آن است که این پژوهش سه وظیفه را به عهده دارد تا این «روش روشن» یا «راه روشن» را ثابت کند. اطلاق «راه روشن» اصطلاحی است هم جایز و هم شایسته. این وظایف عبارتند از:

۱- تحلیل: کشف و پدید آمدن مفاهیم اساسی که در نهج البلاغه پراکنده هستند، و هر آنچه که ما را در راه رسیدن به یک روش دقیق برای تعریف کردن تجربه تاریخی و اجتماعی و چگونگی داد و ستد انسان با آن و رابطه عقل بشری با همه آنها ما را یاری می‌کند.

۲- ترکیب: چیدن و مرتب کردن این مفاهیم و تصورات کنار یکدیگر برای ساختن یک بنای معرفتی، غیر از آن ترکیب‌ها و چیش‌های عامیانه و شتابزده، به منظور رسیدن به یک شکل مناسب در روش اندیشیدن به طوری که تعمیم آن برای

فهمیدن تجربه‌های حال و گذشته یکسان باشد.

۳- شواهد و قرائن: اشاره کردن به فرازهایی از نهج البلاغه با این نگاه که آنها قبل و بیش از آنکه عباراتی فقط از روی فصاحت و بلاغت باشند، ماده خام و گوهر اندیشه برای یک روش فکری هستند. با این نیت که این اتهام را از امام علیه السلام دور کنیم که مبادا گفته شود «او تنها مرد سخن است» این کار را با گزینش جملاتی از کتاب نهج البلاغه و نزدیک کردن آنها با آنچه امروزه به علوم انسانی جدید و معاصر شهرت یافته‌اند در حدّ این مقاله انجام می‌دهیم.

تابش عقلی در نهج البلاغه

عقل و مشتقات آن در بیش از ۶۰ موضع در لابلای جملات مختلف نهج البلاغه پراکنده است. اما تجربه - به آن معنا که در مقدمه گفتیم - تمام فضای این کتاب را در بر می‌گیرد. چه آنهایی که در کلمات امام مستور و پنهان است و چه آنهایی که در رفتار عملی و تاریخی امام علیه السلام در طول زمانی که عصر او نامیده می‌شود نمایان شده است [در گفتار و کردار امام متجلی است]. به همین دلیل می‌توان گفت که عقل و تجربه اجتماعی در این سفر [تحقیقی] بزرگ به طور صمیمانه با هم وجود دارند و به طور روشن مشاهده می‌شوند. اما کشف این مطلب با اهمیت آسان نیست. زیرا تعریف و

تشخیص تجربه اجتماعی امام علیه السلام و قراردادن آن در یک چهارچوب منطقی و عقلی بسیار مشکل است، چرا که در لابلای آنها تجربه‌هایی از اعمال و رفتار خود امام علیه السلام وجود دارد که نمی‌توان برای آنها تفسیر عقلی قانع‌کننده‌ای پیدا کرد، به این معنا که بتوان از آنها یک روش منطقی کشف کرد و بوسیله آن تجربه‌های اجتماعی را فهمید، مثل این جمله‌ها:

«این شگفت آور نیست که معاویه انسان‌های جفاکار پست را فرامی‌خواند و آنها بدون انتظار کمک و بخشش از او پیروی می‌کنند [ولی] من شما را برای یاری حق فرامی‌خوانم - در حالیکه شما تنها بازماندگان اسلام و یادگار مسلمانان پیشین می‌باشید - و به شما وعده کمک و هدیه هم می‌دهم ولی شما از دور و بر من پراکنده شده و درباره من دچار اختلاف می‌شوید...»^(۱)

ثانیاً اگر انسان بخواهد تنها با انگیزه عقلی درباره تجربه‌های اجتماعی امام فکر کند، کاری سخت و شاق به حساب می‌آید و شکی نیست که این مختصر نمی‌تواند این امر مهم را بر عهده بگیرد و کاملاً آن را انجام دهد. بلکه در این فرصت کوتاه ما فقط می‌توانیم به بعضی از جاهایی که رابطه عقل و تجربه در آن به صورت اجمال منعکس شده است پرتو مختصری بتابانیم و به سرعت متعرض جملاتی شویم که این دو محور [عقل و تجربه اجتماعی] را در بر می‌گیرند.

جملاتی که در نهج البلاغه به عقل اختصاص داده شده‌اند دارای این ویژگی هستند که در یک فضای عمومی مطرح شده‌اند که چهارچوب مشخصی ندارند یعنی از ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین اصطلاحات فلسفی شروع می‌شود تا به پیچیده‌ترین آنها می‌رسد و با ترکیب آن در خطاب‌های فرهنگی و توصیه تجربه‌های اجتماعی به آخرین حد خود یعنی سیطره کامل عقل بر آنها ختم می‌شود. فرد در لابلای افعال ساده و مرکب و در طول حرکت مستمرش به سوی نو شدن و کامل شدن یک منظومه منظم و باارزش را بوجود می‌آورد.

امام علیه السلام می‌فرماید:

«شایسته نیست که عاقل جز به سه چیز مشغول باشد ۱- به فکر ترمیم معاش خود باشد ۲- به یاد معاد خویش باشد ۳- به دنبال لذت حلال باشد.»^(۲)

در این فراز ما مثلث عقل و تجربه اجتماعی انسان را در مسیر حرکت او به سوی خدایش درمی‌یابیم. زیرا خردمند کسی است که اولاً، برای تأمین معاش خود با حرکت کردن و انجام فعالیت‌هایی جهان واقع را تغییر می‌دهد و این همان است که امام در کلمه «معاش» به آن اشاره فرموده‌اند. ثانیاً، حرکت او در جهان واقع برای رسیدن به معاش هدفی دارد که به سوی «مطلق» در جریان است. آغاز این حرکت را «الله» و پایان آن را «معاد» تشکیل می‌دهد. در این

جایگاه عقل و تجربه در...

شماره ۱۵ و ۱۶
۹۹

مسیر ارتباط بین عقل و واقعیت از یک طرف و بین عقل و خداوند متعال از جهت دیگر کاملاً آشکار می‌گردد. پس عقل در حرکت انسان به سوی [شناخت] خودش و واقعیت و خداوند حضور تام دارد.

در فراز دیگری امام علیه السلام به بعضی از علل قریب حوادث اجتماعی و ظواهر جامعه انسانی اشاره می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد که اگر این علت‌ها وجود نداشته باشند آن نمودهای اجتماعی هم بوجود نخواهند آمد [اشاره به این اصل فلسفی، عدم العلة علة عدم المعلول]. فرمود:

«بنیاد دین و دنیا در چهار چیز است ۱- عالمی که به علم او عمل می‌شود ۲- جاهلی که از آموختن خودداری نمی‌کند ۳- بخشنده‌ای که از بخشش خودداری نکند ۴- فقیری که آخرتش را به دنیا نفروشد. هنگامی که عالم علم خود را ضایع کند جاهل هم از آموختن سرباز می‌زند و وقتی که توانگر درحد عرف نبخشد فقیر آخرتش را به دنیا می‌فروشد.» (۳)

این فراز از بیانات امام علیه السلام رابطه علیت بین حوادث اجتماعی را نشان می‌دهد که با فهمیدن و دانستن آنها نتایج آنها هم فهمیده می‌شود، اگر بوجود آیند آن نتایج بوجود می‌آیند و اگر نباشند آنها بوجود نمی‌آیند. هم چنین ممکن است نتیجه آن عکس شود، یعنی نتیجه معکوس بدهد، چه سلبی باشد و چه ایجابی. بلکه از این هم بالاتر می‌رود و اهمیت عقل را در حرکت اجتماعی بیشتر

نشان می‌دهد تا به جایی می‌رسد که تأثیر آن را در شکل و طبیعت یک جامعه سیاسی و رهبری جامعه هم نشان می‌دهد و چنین نتیجه می‌گیرد که اگر تجربه سیاسی و اجتماعی بدون عقل و خرد حرکت کند و بدون حکمت خردمندانه باشد به انحراف و سقوط نزدیک‌تر می‌شود.

امام علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر می‌فرماید:

«با دانشمندان و حکیمان فراوان گفتگو و مباحثه کن که مایه آبادانی و اصلاح شهرها و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت.» (۴)

به طور طبیعی گفتگو کردن با دانشمندان عقل را بارور و توانا می‌کند تا در طول ادراکاتش و از میان تجربه‌های اجتماعی دیگران یک قانون و یا ابزار کلی برای تجربه‌های اجتماعی بفهمد که از آن نتایجی بسیار بدست می‌آید.

امام علیه السلام استانداران و فرمانداران خود را از میان کسانی که دارای علم و دانش و بصیرت و بینائی بودند انتخاب می‌کرد. کسانی که دارای عقل و دانش (وعی) و استحکام عقیده و نیز کسانی که مردان سیاست بودند - و هنگام اعزام آنها برای انجام امور اداری ایشان را برای این کار مهم تعلیم و توجیه می‌کرد. (۵)

«وعی» در اینجا به معنای درکی است که در خلال تجربه‌های اجتماعی می‌جوشد و

از آن در این دوره به عنوان نشاط اجتماعی تعبیر می‌شود.

وعی در اینجا ارتباطات اجتماعی و توجیه آن را دربردارد در حالیکه از نتایج نهایی حرکت او در جامعه تشکیل می‌شود، و قوانین و ابزارهایی را می‌سازد که روح دوران و روح ارزش را با خود دارد. و این هر دو [عقل = درک اجتماعی و تجربه] در بوته دین با یکدیگر پیوند خورده همدیگر را یاری می‌کنند.

رفتار تاریخی انسان و درک تجربی از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در اتحاد با یکدیگر قدم به قدم در کنار تجربه اجتماعی به پیش می‌روند و از اینجاست که در مراحل مختلف قواعد و قوانین جدیدی که در علوم تجربی جدید وجود دارد کشف می‌شوند. امام علیه السلام می‌فرمایند:

تو را سفارش می‌کنم به نشست و برخاست کردن با اشخاص مجرب که در این حالت می‌توانی گران‌ترین گران‌ها را به ارزان‌ترین ارزان‌ها بدست آوری. ^(۶)

اگر چه لفظ عقل در این عبارات وجود ندارد ولی به این مطلب اشاره دارد که عقل تجربه اجتماعی را در مراحل مختلف تجربه از قوه به فعل درمی‌آورد.

عقل و تجربه در کنار هم

گزاره مرکزی در روش علمای تجربی در اطراف «تجربه» دور می‌زند. به این

اعتبار که تجربه تنها سرچشمه اساسی برای بدست آوردن هر دانش و معرفتی می‌باشد.

این در حالی است که عقل‌گرایان جایگاهی کاملاً متضاد با آنها انتخاب می‌کنند و ارزش عقل را در تحصیل دانش از هر چیز دیگر برتر می‌دانند. تا اینکه کانت ^(۷)

فیلسوف عقل‌گرای آلمانی علم و تجربه را یکی دانست به طوری که نمی‌توان یکی از آنها را از دیگری جدا کرد. دوگانگی عقل و تجربه، فکر فلسفی را برای یک دوره فترت که دوران آن کوتاه نیست به خود مشغول کرد. تا اینکه رهیافت فکری جدیدی بوجود

آمد مبنی بر اینکه برای هر تجربه‌ای «ذات» و «موضوع» معتبر است. عملی که به مقتضای آن، واقع که موضوعی است در ذهن انسان انعکاس می‌یابد و ذهن و واقعیت

در یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بر این اساس ذهنی بدون تجربه وجود ندارد یعنی بدون تأثیر گرفتن از جانب عالم طبیعت و عالم انسانی تجربه بوجود نمی‌آید. هیچ تجربه‌ای

هم بدون ذهن بوجود نمی‌آید یعنی بدون ذاتی که بتواند این تأثیر و تأثر متقابل را به فکر تبدیل کند و آن را برای تأثیر و تغییر در عالم واقع به استخدام خود دریاورد. خارج

از این ارتباط متقابل بین انسان و جهان و همچنین بین او و جامعه انسانی فرصتی برای گفتگو از تجربه و معرفت باقی نمی‌ماند.

اگر به فرهنگ فلسفی مراجعه نموده و «ماده عقل» را مورد مطالعه قرار دهیم در

می‌یابیم که فرد را در رابطه با وجود معنا کرده و برای آن چهار مرتبه و مرحله وجودی قائل شده است.

۱- عقل متعارف = عقل معمولی و عادی
بین‌الاذهان

۲- خرد علمی = که از آن علم تجربی حاصل می‌شود

۳- خرد فنی = عقلی که فناوری و تکنولوژی جدید را بوجود آورده است.

۴- خرد فلسفی = عقلی که در مکاتب مختلف بین فیلسوفان مطرح می‌شود.

هواداران روش علمی به وجود رابطه عقل با نظریه‌های علمی پافشاری می‌کنند، یعنی برای عقل به معنای اول ارزش قائل هستند نه برای عقل به معنای دیگر.

گونه دوم همان خرد علمی می‌باشد که در آن رابطه بین عقل و تجربه مشخص می‌شود و تجربه به معنای واقعی و دقیق در تمام صورت‌هایش با آن منطبق و هماهنگ است. به همین جهت فرهنگ فلسفی برای این عقل علمی دو ویژگی مهم قائل شده است که از ترکیب بین آن دو، صفت سوم حاصل می‌شود و آنها عبارتند از:

ویژگی اول: بستگی و ارتباط با ریاضیات و روش استدلالی

ویژگی دوم: بستگی و ارتباط با تجربه و روش استقرایی

ویژگی سوم: قانونی که از ازدواج ویژگی اول و دوم بوجود می‌آید. یعنی

استدلال و استقراء

نویسندگان تاریخ معرفت علمی (علم تجربی) به این مطلب اشاره کرده‌اند که جهش به سوی عقل علمی وقتی بوجود می‌آید که خاصیت اولی با صفت دومی درهم ادغام می‌شوند. به بیان دیگر، وقتی که عقل تجربی مطالعه ظواهر تجربی را آغاز می‌کند - فرقی نمی‌کند که این ظاهر طبیعت باشد یا انسان، فردی باشد یا اجتماعی و در هر صورت از روش استقراء و استدلال استفاده می‌کند. با این بیان برای سه عقل باقی مانده «۱ و ۳ و ۴» محلی از اعراب برای مطالعه تأثیر متقابل عقل و عالم خارج باقی نمی‌ماند. [آنها صلاحیت گفتگو در این باره را ندارند] زیرا واجد شرایط تعریف شده نیستند و پائین‌ترین حد ممکن را برای برابری با عقل علمی ندارند زیرا نتیجه علمی مورد نظر را بدست نمی‌آورند.

ویژگی اولی، چگونگی تحصیل تجربه را نشان می‌دهد و ویژگی دومی، به مقدار یقین موجود در آن می‌پردازد. این مطلب در دسر جدیدی را در محتوای رابطه موجود بین «ذات» و «هدف» در یک معرفت اجتماعی بوجود می‌آورد و آن را در دو محور اساسی قرار می‌دهد و انسان را به درک اجتماعی حال و گذشته و همچنین آینده‌اش موفق می‌سازد. درک اجتماعی با این توصیف که رابطه بین «ذات» و «موضوع» را نشان می‌دهد اهمیت پیدا

می‌کند. درک اجتماعی در اینجا مادهٔ خام و مایهٔ کاری است که بوسیلهٔ آن یک «سیستم» فکری تأسیس می‌شود تا با استفاده از آن، فکر به عمل تبدیل شود. عقل یا درک اجتماعی این عمل را با جمع کردن اجزاء متعدد و پراکندهٔ تجربه و چیدن و مرتب کردن آنها در کنار یکدیگر و وحدت کامل و منسجم بخشیدن به آنها انجام داده یک سیستم فکری برپا می‌کند. به بیان دیگر عقل با رجوع دادن یک حادثه یا واقعهٔ تجربی که در ذهن دارد با یک حادثه حاضر اجتماعی نکات مشترک موجود بین آنها را توجیه نموده و از مقایسه بین آنها نتایجی را بدست می‌آورد که به صورت خاصی با رفتار اخلاقی منطبق می‌باشد.

در گفتاری از امام علی علیه السلام آمده است:

«در دگرگون شدن احوال اجتماعی (انقلاب‌های اجتماعی) گوهر مردان واقعی شناخته می‌شود.»^(۸)

در این عبارت امام علی علیه السلام به اهمیت تجربه اجتماعی در متجلی کردن ارزشهایی که انسان به زبان مدعی اعتقاد داشتن به آنها است و مقدار توجه و پایبندی به آنها در هنگامی که زمانه بر علیه او می‌شود و جایگاه اجتماعی آنها اشاره می‌کند.

این حالتی که امام آن را برای ماترسیم می‌کند نوعی کنش اجتماعی را توضیح می‌دهد که از پندارهای انتزاعی و تجریدی فلسفی بسیار دور می‌باشد. زیرا این پندارها

اولاً بر بنیان‌های کاملاً فردی و خالص بنا شده‌اند و ثانیاً احکام آن‌ها ناقص است و عقل حکم کلی را بر آن اطلاق می‌کند. بنابراین، عقل از تجربه‌ای که شریک اوست در وجود آوردن درک اجتماعی در برابر حوادثی که با آنها زندگی می‌کند جدا نیست و ممکن است از مراحل ابتدائی آغاز کند و پس از رشد و نمو لازم به کمال خود برسد، تا به آنجایی که با فهمیدن شکل‌های بالاتر امور اجتماعی مهمی چون جامعه و دولت و سازمان‌ها و انواع مختلف حکومت و روش‌های مختلف سلطه بتواند ظواهر اجتماعی مثل زور و استبداد را خوب بفهمد و رابطهٔ آنها را به یک سیستم ارزشی و اخلاقی برگرداند و همین طور به عقب برگردد تا آخر.

آن فضای تجربی که عقل در آن به حرکت درمی‌آید و درک اجتماعی را بوجود می‌آورد در سه رابطه اساسی و مهم تجلی پیدا می‌کند:

- ۱- ارتباط متقابل انسان با طبیعت.
- ۲- ارتباط متقابل انسانها با یکدیگر.
- ۳- برآیند فکری و فرهنگی جامعه با تمام اشکال و اقسام آن.

این ارتباطات و هماهنگی‌ها به شکل متفک از هم بوجود نمی‌آیند بلکه عقل آنها را در محیط ذهنی به صورت کلی متحد می‌نماید. اگر چه، روش تجربه بر اساس جدایی دگرگونی‌های اجتماعی قوام پیدا

می‌کند و بر مبنای آن، فرضیه اجتماعی استقرار می‌یابد. اینجاست که تقابل بین عقل و تجربه به عنوان اساس حرکت قوانین تاریخی - خواه ذهنی و خواه عینی - آغاز می‌شود. یک رابطه متقابل بطور مداوم بین تجربه و درک اجتماعی وجود دارد و بدین ترتیب تجربه‌های نو به صورت نهایی تعقل می‌شوند. گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام از وجود بعد معرفتی بین عقل و تجربه پرده برمی‌دارد و مثل‌ها را به آنها برمی‌گرداند و از آنها استفاده می‌نماید از جمله:

«عقل همان نگه‌داری تجربه‌هاست. بهترین تجربه‌ها آن است که تو را موعظه نماید، [تو از آنها پندگیری].»^(۹)

بلکه امام علیه السلام از این حد نیز عبور می‌کند و از جهات مختلف در این تجربه تاریخی حرکت می‌کند تا چهره‌های تابناک آن و میزان استفاده از آن را کاملاً مشخص نماید تا آنجایی که انسان احساس کند که حقیقتاً با آن تجربه تاریخی زندگی کرده است.

این فراز از وصیت او به امام حسن علیه السلام باید مورد توجه و تأمل کامل قرار گیرد. آنجا که می‌فرماید:

«ای پسر، اگر چه من در میان گذشتگان نبودم و با آنها زندگی نکردم ولی به تحقیق در رفتار و اعمال آنها نگرستم و در خبرهایی که از آنها رسیده فکر کردم و در آثار آنها سیر کردم تا آنجا که مانند یکی از آنها شدم، بلکه گویی آنچه از آنها به من رسیده من از آغاز تا انتها با آن وقایع بوده‌ام. وضوح

کار آنها را از مبهم و نفع آنها را از ضررش شناختم، آنها را برای خود تلخیص نموده و گل آن‌ها را به صورت زیبایی برای تو گذاشتم تا مجهول آنها را از تو بازگردانم و تو را به آنها آگاه کنم.»^(۱۰)

در این فراز به شکل واضح به خلاصه نمودن تجربه‌ها از راه تصویر ذهنی آنها اشاره شده است. زیرا بین آن حوادث و درک‌کننده آنها زمانی طولانی فاصله افتاده است. عقل مبنای اصلی و کلی برای این کار است زیرا توانایی آن را دارد تا صورت ذهنی وقایع تاریخی را ساخته و نتایج آنها را نیز تصور نماید. از اینجا است که باید نقش تجربه را در ساختن و منهدم کردن آنها بررسی کرد. تا وقتی که تاریخ صورت ظاهر شده بافت‌های اجتماعی در بُعد تجلیات کامل آن در خلال محدوده زمانی است امکان دارد آن حوادث مجدداً بازگردند [تاریخ تکرار شود]. انسان در تمام زمان‌ها و مکان‌ها، انسان است و در زمان و مکان خاص به صورت فردی، اجتماعی، با مصلحت‌ها، بستگی‌ها و عواطف روحی خود حرکت می‌کند تا ارزشهای وی در وجدانش به صورت اصل در آمده و تعمیق شود. یعنی که عقیده‌ها، شریعت‌ها، مثل‌ها و ارزش‌های اخلاقی و روحی ریشه‌دار شده و در وجدان او عمق پیدا می‌کنند و چگونگی نگاه او را به هستی، حیات و انسان تشکیل می‌دهند. این مفاهیم در ژرفای وجود او جایگزین شده و او قادر خواهد شد تا ضمن

دخل و تصرف آنها را عمیقاً تغییر دهد. از اینجاست که آدمی قدرت پیدا می‌کند تا تاریخش را تغییر داده به سمت و سوی جدیدی برگرداند، البته مادامی که گردنه‌ها و عقبه‌های سخت زندگی فاعلیت او را فلج نکند. از این نقطه است که سنت تاریخی جدید آغاز می‌شود. عقل باشمارش کامل تجربه‌های گذشته خود از تکرار مجدد آنها خبر می‌دهد. این فرآیند با شناخت علل وقوع آن حوادث که به فراموشی سپرده شده‌اند ولی در حوادث آینده تکرار می‌شوند صورت می‌پذیرد و به همین دلیل است که جامعه‌شناسی خاصی با تجربه‌های عقل آغاز می‌شود. این در حالی است که عقل می‌تواند با روش تعمیم نتایج جامعه‌شناختی نقابهای ظاهری حوادث را کنار زده از علت‌های واقعی آنها پرده برداری کند. برای این منظور ریشه‌های وظایف اجتماعی را تحلیل نموده وجه شباهت و اختلاف آنها را از میان تجربه‌های گوناگون مشخص می‌کند. هر چند ما نمی‌توانیم وقایع حاضر و گذشته را کاملاً برهم منطبق نمائیم ولی می‌توانیم عنصرهای مشابهی را پیدا کنیم که در وقایع بعدی تکرار می‌شوند. این کار باعث می‌شود که ما یک حکم تقریبی را که از حوادث گذشته دریافته‌ایم بر اینگونه حوادث اطلاق کرده و انتظار داشته باشیم که در آینده بوقوع پیوندند. به همین جهت است که «درک

اجتماعی» می‌تواند بعد از نزدیک شدن به تاریخ، علت وقوع آنها را بفهمد. تاریخ جدید غالب نشانه‌ها و ویژگی‌های تاریخ گذشته را با خود ندارد ولی روح تاریخ گذشته را با خود دارد. حوادث، آثار و وقایع گذشته با نام‌های جدیدی تکرار می‌شوند، گرچه پوسته گول زننده‌ای بر چهره دارند. ولی مورخ می‌تواند این قشر را کنار زده به عمق آن برسد و دریابد که یک واقعیت تاریخی به شکل جدیدی اتفاق افتاده است.

همین طور ما می‌توانیم نشانه‌های روشن تاریخی در درک وقایع تاریخی - اجتماعی را از میان عناصر تجربه‌های تاریخی نهج‌البلاغه به دست آورده و پس از تحلیل مفاهیم و استنباط نتایج جدید در زمان مناسب، آگاهی جدیدی را برای عقل بشری در بُعد اجتماعی آن ارائه دهیم تا با استفاده از آن آگاهی، تغییرات مطلوب اجتماعی را تحلیل و توجیه نمائیم.

حکمت عملی

فرازهای بسیاری در نهج‌البلاغه وجود دارند که بر بُعد حکمت عملی عقل انسانی تأکید می‌کنند. تفکر درباره تجربه‌های اجتماعی از این منظر نیز اهمیت فراوان دارد، بلکه می‌توان گفت که این فرایند تنها شیوه‌ای است که می‌توان بوسیله آن مظاهر تجربه‌های اجتماعی را فهمید و در میان

مردم منتشر کرد. حکمت عملی به خوبی می‌تواند این اشکال و اتهام را که بعضی‌ها ترویج می‌کنند برطرف نماید. اتهام این است که دین غیر از مجموعه‌ای از احکام عبادی که فقط رابطه انسان و خدا را تنظیم می‌کند چیز دیگری نیست [نهج البلاغه این اشکال را برطرف می‌کند]، زیرا برای کسی که دین را فقط در بعد عبادی آنهم در رابطه انسان و خدا معنا می‌کند این امکان وجود ندارد که به تنظیمات جامعه مدنی از قبیل دولت و نظام و مجلس... بپردازد ولی نهج البلاغه تلاش می‌کند تا نیکوترین تنظیمات اجتماعی را در بالاترین سطح آن به کرسی بنشانند و ما را به سوی مدینه فاضله‌ای که انسانها از قدیم درباره آن بحث کرده‌اند رهنمون شود.

فلاسفه مسلمان بر حکمت عملی و ضرورت استقرار آن در جهان واقع به شکل وسیعی تاکید نموده‌اند، تا آنجا که کتاب‌های آنها مملو از تعابیری است که ملازمه بین حکمت عملی و نظری را در سلوک انسان در طول حرکت اجتماعی او نشان می‌دهند. اما این فلاسفه در هر حال تا آنجا پیش می‌روند که رفتار عملی در میدان سیاسی - اجتماعی را مقیاس و ملاک برای جدا کردن فضایل اخلاقی از ردایل آن قرار می‌دهند. مثلاً فارابی در علم مدنی (سیاست مدن) مباحث برجسته‌ای را درباره افعال حمیده و فضائلی که انسان در طول رسیدن به کمال

نیاز دارد مطرح می‌کند و آنها را از افعال زشت و نکوهیده‌ای که مانع رسیدن انسان به کمال واقعی است جدا می‌سازد. در حقیقت دانش سیاسی در حکمت عملی، علمی است که به فضل آن ساکنان شهرها به سعادت می‌رسند.

همانطور که توجه به اصطلاحاتی مثل جامعه مدنی، علم سیاست و کمال ما را به وجود ارتباط محکم بین حکمت نظری و عملی آگاه می‌سازد در عین حال ما را به وجود رابطه بین شکل‌های مختلف تنظیمات اجتماعی و حضور عقل مثالی در این تنظیمات رهنمون می‌شود. بنابراین، سعادت انسان به معنی دقیق کلمه به نحوه حیات اجتماعی او مربوط می‌شود نه به ساختمانها و بناهای شهری آن. یعنی اگر انسان فردی گوشه‌گیر و تنها باشد هرگز به سعادت نمی‌رسد. فارابی فرد را عضوی از جامعه دانسته (اصالت جمع) و سعادت او را در سعادت جامعه می‌داند. هر چند در جای خودش کمال فردی او را تنها در اتحاد با عقل فعال می‌داند (اصالت فرد).

فلسفه مدنی فارابی رفتار ارادی و ملکات اخلاقی را در ارتباط با اهداف اجتماعی آن تعلیم می‌دهد؛ این چنین جامعه‌ای علو پیدا می‌کند و در تعاملات تجربه اجتماعی سهیم می‌شود. اما امام علیه السلام از این تنظیم روابط اجتماعی و مبادی عمومی و کلی احکام اسلامی عبور نموده،

روابط بین افراد را در یک خط عمودی که به سوی آسمان کشیده می شود ترسیم می کند. ما این مطلب را به خوبی در وصیت او به فرزندش امام حسن علیه السلام می یابیم. آنجا که می گوید:

«ای پسر، بین خودت و دیگران نفس خود را ترازو قرار بده. آنچه برای خودت دوست داری برای غیر از خودت نیز دوست بدار، و آنچه را که برای خودت بد می دانی برای دیگران هم بد بدان، همانطور که دوست نداری به تو ظلم و ستم شود به دیگران ظلم و ستم روا مدار. به دیگران خوبی کن چنانچه دوست داری به تو خوبی کنند. آنچه را که انجام آن را برای دیگران زشت و قبیح می دانی انجام آن را از سوی خود هم زشت بدان. به آن چیزی که اگر مردم انجام دهند تو به آن راضی می شوی مردم را همان گونه راضی کن. آنچه را که نمی دانی مگوهر چند آنچه را که میدانی بسیار کم است. آنچه را که دوست نداری به تو بگویند به دیگران مگو.»^(۱۱)

بدان که «عُجَب» ضد درستی و سلامتی نفس است و آفت عقل است. تلاش خودت را وسعت بده. و خزینه دیگران مباش. هنگامی که به هدف رسیدی، برای آنچه خدا به تو داده است فروتن ترین افراد باش. تنظیمات جامعه انسانی به این شکل که در پایان و سرانجام حرکت روحی خود به سوی خالق رهنمون شود هدف آن نوع حکمت عملی است که ما اکنون در صدد بیان آن هستیم. گویا این نوع تنظیم روابط اجتماعی که بوسیله آن روح جامعه به سوی

جایگاه عقل و تجربه در...

شماره ۱۵ و ۱۶
۱۰۷

خداوند سیر نماید وقتی حاصل می شود که درک اجتماعی و تجربه اجتماعی در آن به حد اشباع رسیده باشد و اگر جامعه فقط به سوی ابزار مادی حرکت کند از این سیر انسانی تهی می گردد. حرکت معنوی جامعه به سوی کمال وقتی تمام می شود که در آن روابط اجتماعی بین انسان و برادر او به حد کمال برسد.

ما در این بحث علائم زیادی را نشان می دهیم که انسانیت آدمی مانند راهی است که باید پیموده شود. در این مسیر «روابط عقلانی» و «روابط اجتماعی» کاملاً با یکدیگر متناسب و مرتبط می باشند. اهمیت این روش در این است که با تشخیص تجربه های اجتماعی صحیح وظایف و تکالیفی را بر مبنای آن برای انسان بوجود می آورد که با انجام درست آنها احتمال خطای مجدد به حداقل کاهش می یابد و تقریباً محال می گردد. زیرا با توجه و استناد به تحلیل های عقلی بین تجربه های گذشته و حال رابطه برقرار می کنند. ما محورهای سه گانه و مهم این روش را در اینجا نشان می دهیم.

۱- تفکر و تجربه ی اجتماعی

فکر کردن و تجربه اجتماعی با یکدیگر ارتباط محکم و عمیقی دارند. زیرا در اینجا فکر کردن به معنای آنگونه نشاطی است که انسان را به سوی خلق کردن روش ها و جذب

کردن داده هایی که بین او و واقعیت خارجی اتفاق می افتد رهنمون می سازد. به بیان دیگر، فکر تجربه اجتماعی را به یک موضوع درسی تبدیل می کند و مانند یک علم حصولی به آن می پردازد. انسان وقتی به موضوعی فکر می کند آن را در ذهن خود به صورت موجود ذهنی بوجود می آورد.

در فرهنگ فلسفی آمده است که فکر کردن یعنی اینکه انسان تصورات معلوم خود را طوری مرتب کند که بوسیله آن تصور مجهول او به معلوم تبدیل گردد^(۱۲) به بیان دیگر، فکر کردن درباره یک مشکل به کارگیری روش و رویه ای است که به حل آن مسئله بیانجامد. بزرگان فلسفه فکر کردن را در معنای کلی شامل تصور، یادآوری، تخیل، حکم و تأمل می دانند.

فکر کردن اولین گام برای فهم تجربه اجتماعی است و سزاوار است که در جمیع موارد فوق جوشیده و جریان پیدا کند، از سوی دیگر تجربه اجتماعی را به عنوان یک تجربه روحی و تاریخی در یک برش زمانی دقیق و مشخص در نظر بگیرد، و تمام اجزاء و حوادث آن را مورد بررسی قرار دهد، زیرا ممکن نیست وقایع و حوادث اجتماعی جدای از یکدیگر بوجود آیند. دامنه شمول و احاطه به این جزئیات و تأثیرات آنها در یکدیگر به حدی است که فکر کردن با تصور کامل و دقیق آنها آغاز می شود ولی در نهایت به آنجا کشیده

می‌شود که متفکر با آن موضوع متحد می‌شود [اتحاد عالم و معلوم]. امام علیه السلام به این مرحله اینگونه اشاره می‌فرماید:

«و چون یقین کردی که دلت روشن و فروتن شده و اندیشه‌ات گرد آمد و کامل گردید و اراده‌ات به یک چیز متمرکز گشت، پس اندیشه کن در آنچه برای تو تفسیر می‌کنم. اگر در این راه آنچه را دوست می‌داری فراهم نشد و آسودگی فکر و اندیشه نیافتی بدان که راهی را که ایمن نیستی می‌پیمائی و در تاریکی ره می‌سپاری زیرا طالب دین نه اشتباه می‌کند و نه در تردید و سرگردانی است که در چنین حالتی خودداری بهتر است»^(۱۳)

گام اول در درک اجتماعی داشتن صفای فکر و رأی تمام و کامل است. همچنین برای روبرو شدن با تجربه اجتماعی توجه به مفاهیم اساسی ضرورت دارد، و اینگونه است که تجربه‌ها ملکه ذهن می‌شوند و انسان صاحب و مالک آن‌ها می‌شود (علم تولید می‌شود). برعکس، اگر فکر نتواند بین صورت‌های لفظی که از الفاظ و تخیل حاصل می‌شوند و وجودات خارجی و عینی آنها رابطه صحیح و دقیق ایجاد کند دچار خطا و اشتباه می‌شود و مانند کسی می‌باشد که در تاریکی و ناامنی قدم برمی‌دارد در حالی که راهنمایی ندارد. همانطور که در جملات امام علیه السلام در فراز گذشته آمد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود: آیا رابطه موجود بین فکر و تجربه یک رابطه

ساکن و ثابت است یا یک رابطه متحرک و پویا؟

به بیان دیگر: چگونه یک تجربه اجتماعی ثابت می‌تواند با حدس‌های عقلانی متغیر و پویا هماهنگ شده و در یک خط حرکت کند؟

«معرفت‌شناسی مولد» پاسخ این سؤال را در بردارد «ژان پیازه»^(۱۴) چنین می‌گوید که تجربه، یک چیز واحد نیست بلکه در آن دو عنصر کاملاً جدا از هم وجود دارند که از یک جهت کاملاً با هم بیگانه و متباین هستند ولی از جهت دیگر کاملاً هماهنگ و مرتبط می‌باشند. این دو عنصر که در وجود آوردن تجربه با یکدیگر سهیم هستند عبارتند از:

۱- تمامیت و فراگیری

۲- هماهنگی و سازگاری

انسان می‌تواند به کمک این دو عنصر کسب تجربه نموده و دامنه فعالیت‌ها و حدود فراگیری خود را در جهانی که او را احاطه کرده است گسترش دهد. اندیشیدن درباره تجربه‌های اجتماعی از میان حاضر کردن آنها در ذهن و تحلیل آنها عبور می‌کند بدون اینکه توازن و انسجام زمانی آن از بین برود. عین این معنا را در فرازی از کلام امیرالمؤمنین می‌یابیم.

«نمی‌خواستم قبل از تفسیر آیات قرآن و احکام شریعت اسلام به تو چیزی بیاموزم اما از آن ترسیدم که مبادا رأی و هوایی که مردم را دچار اختلاف کرد به تو نیز هجوم آورد. گرچه آگاه کردن تو را نسبت به

این امور خوش نداشتیم. اما آگاه شدن و استوار ماندن را ترجیح دادم تا تسلیم هلاکت‌های اجتماعی نگردی و امیدوارم خداوند تو را در رستگاری پیروز گرداند و به راه راست هدایت فرماید» (۱۵)

شاید رابطه بین تفکر و تجربه به حل این پیچیدگی بیانجامد. آن پیچیدگی ترسی است که همراه تأمل و تفکر است. جدا کردن این تجربه‌ها و کشف رابطه بین ثابت و متغیر آنها و استفاده بردن از آنها مستلزم آن است که انسان در این تجربه‌ها غور کرده و از آن برای زندگی کردن استفاده نماید. اینجا است که ممکن است جهت‌نمایی آن تجربه‌ها و نیز احکام مربوط به آنها دوباره رخ داده و تکرار شوند.

ممکن است تجربه بدون تفکر آغاز شود مثل گام اولی که انسان برای شناخت برمی‌دارد و سپس این دو با یکدیگر ترکیب شوند [اول تجربه و سپس تفکر] شاید چنین تصور شود که فاصله زمانی بین تجربه و تفکر به بیگانگی آن دو منجر شود، اما این طور نیست.

۲- کمال تجربه

توجه به کامل و ناقص بودن تجربه در روش درک تجربه اجتماعی گام دوم است و فلسفه چنانکه «برگسون» (۱۶) اظهار می‌دارد تجربه کامل است زیرا در حقیقت، تفکر یعنی گفتگو و مباحثه فرد با خودش از منظر

بالا و ظرف زمانی برتر که با تمرینات وجودی تمام و کامل می‌شود. آنگونه تجربه‌های وجودی که متفکر هنوز آنها را ندارد بلکه با آنها روبرو شده و درگیر می‌شود و آنها را در ظرف وجودی خویش جمع‌آوری می‌نماید. در لابلای این زنجیره، مطالبی کشف می‌شود که به توسط آنها انسان با هستی وجودی انسانهای دیگر ارتباط پیدا کرده و انسجام می‌یابد.

امام علی^{علیه السلام} به این نکته به خوبی توجه دارند و از این رو، تلاش می‌کنند از آن دسته آلودگی‌های عقلی و فکری که ممکن است باعث خطا و اشتباه در فکر [صفای باطن] شود جلوگیری نموده و متفکر را بر حذر دارند. زیرا تجربه‌های ناقص به عمق حقیقت نمی‌رسند و برای اینکه بتوان حقیقت را از دل آنها فهمید به عوامل دیگری در قوام اجتماعی نیاز است. امام علی^{علیه السلام} در جای دیگری به این عامل اشاره فرموده‌اند:

«به آثار عبادات بنگرید که چگونه شاخه‌های درخت تکبر را درهم می‌شکنند و از روئیدن کبر و خودپرستی جلوگیری می‌کند. من در اعمال و رفتار جهانیان نظر دوختم هیچ‌کس را نیافتم که بدون علت درباره چیزی تعصب بورزد مگر اینکه با دلیلی ناآگاهان را بفریبید و یا برهانی بیاورد که با آن در عقل سفیهان نفوذ کند جز شما؛ زیرا درباره چیزی تعصب می‌ورزید که نه علتی دارد و نه سببی» (۱۷)

اینگونه است که تعصب حجاب و مانع رسیدن به حقیقت می‌گردد و راه نفوذ به

۳- واقعیت و تجربه

جمله ارسطو که می‌گوید: «انسان موجودی مدنی الطبع است» به خوبی فهمیده نمی‌شود مگر اینکه اینگونه ترجمه شود که «انسان جامعه را بوجود می‌آورد» یعنی جامعه نتیجه طبیعی رفتار طبیعی انسان است، زیرا رابطه ملکیت بین انسان و نتیجه‌هایی که از اعمالش به دست می‌آورد برقرار می‌شود.

این رابطه ملکیت به شکل‌های مختلف روابط او را با زندگی دیگران تنظیم می‌کند و از این تنظیمات است که در نهایت دولت بوجود می‌آید که هم بوسیله آن و هم بوسیله خود فرد، عمل اجتماعی انسان شکل می‌گیرد.

پس «مدنی الطبع» بودن انسان به این معنا است که وقتی او با انسانهای دیگر زندگی می‌کند این وضع به طور طبیعی به وجود جامعه منجر می‌شود و دولت در آن بوجود می‌آید تا آدمی بتواند در جهان واقع ساکن شده و زندگی کند و از آن نشاط و شادی بدست آورد.

ممکن نیست که تأثیر متقابل بین انسان و جهان واقع بدون تجربه تمام و کامل شود، و شاید خلاف آن چیزی باشد که روش‌های فکری مختلف و متباین مدعی آن هستند که ما را به حقیقت می‌رسانند. اما آنچه که ذهن متفکرین را از گذشته تا به امروز به خود مشغول نموده این است که:

قلب را می‌بندد. علت اصلی آن، نقص تجربه و کامل نبودن آن است که در نهایت باعث سقوط و هلاکت و تهافت است. تجربه کامل حاصل نمی‌شود مگر اینکه درک‌کننده آن در متن واقعه قرار گیرد و آن حادثه‌ای را که می‌خواهد به عنوان یک نمونه مورد مطالعه قرار دهد در فضای اجتماعی خاصی شاخص نموده و در ذهن متمثل سازد.

صرفنظر از ایمان به عقل و اطمینان به ضرورت وجود آن برای اینکه یک تجربه اجتماعی بتواند به مرتبه کمال واقعی خود برسد باید هرگونه نقص و قصوری که در روش‌ها و اسلوب‌ها وجود دارد شناسایی نموده و با تعقل، هر تفکر اسطوره‌ای را که ممکن است فضای تاریخی، فرهنگی و ذهنی محقق را آلوده کند از خود دور گرداند.

امام علی^{علیه السلام} در این باره می‌فرماید: «من باشم و خودم، برتر از آن نیستم که خطا نکنم و افعال من از خطا و اشتباه در امان نیست مگر اینکه خداوند مرا از دست نفس‌ام در امان نگه دارد زیرا که او از من به خودم نزدیک‌تر و مالک‌تر است.»^(۱۸)

بنابراین محدوده فهمیدن و شناختن عقل همین مقدار است و انسان نباید تصور کند که می‌تواند با عقلش همه چیز را بفهمد و دارای تجربه‌های کامل گردد؛ عقل‌های ناقص از تجربه‌های ناقص بهره‌مند و در طول زندگی از آنها بهره می‌برند.

جایگاه عقل و تجربه در...

شماره ۱۵ و ۱۶
۱۱۱

آیا جهان واقعی همان چیزی است که انسان آن را توصیف می‌کند؟
آیا این جهان واقعی رو به سوی کمال و تعالی دارد و همان است که انسان بهشت گمشده خود را در آن جستجو می‌کند؟

اولین چیزی که فلسفه ذهن آن را ثابت می‌کند برتری و تعالی انسان است. شعور انسان هر چه را حس می‌کند تعالی می‌بخشد و هدف فلسفی دائماً انسان را به عبور از طبیعت و تجاوز از آن می‌کشاند ولی فلسفه تجربی درک متمایز و جداگانه‌ای است که انسان می‌پندارد بوسیله آن می‌تواند از طریق معنا دادن به جهان، آن را تغییر داده و به حرکت درآورد.

اما معنایی که این فکر فلسفی به دنبال آن است بقاء و جاودانگی را نابود می‌کند و ما را دعوت می‌نماید تا با تلاش و کوشش خود نگذاریم این عالم به طور دلخواه و ابتکاری عوض شود. فکر اسیر و سواس نگردد.

دوم اینکه جذب انسان به سوی مطلق از یک طرف و کشیده شدن او به سوی سایر امور [قدرت، ثروت و جهان مادی] از جانب دیگر، انسان را در میانه این دو جاذبه قوی قرار داده است و از همین روی است که انسان عصر جدید شخصیت پیچیده خود را در میان این دو تناقض احساس می‌کند. او نمی‌تواند بین این دو «واقعیت» و مثال [وجود متعالی] توافق ایجاد کند و مجبور شده است که یکی را انتخاب نموده و

دیگری را دور بیندازد.

شاید انسان به طور طبیعی این توانایی را داشته باشد که در خلال تجربه خود بین این دو حد، هماهنگی و توافق ایجاد کند. یعنی بین تجربه مادی و تجربه روحی تعادل بوجود آورد، زیرا حوادث اجتماعی بر روی محور، در میانه این دو حد ضروری حرکت می‌کنند: ۱- ایجاد جامعه زمینی انسانی ۲- کشیده شدن به سوی جامعه الهی آسمانی. این دو به یک اندازه به تجربه اجتماعی نیازمندند. به بیان دیگر تجربه عقلی می‌تواند در هر دوی آنها حضور داشته باشد و از همین حیث است که ماهیت دین و هماهنگی آن با فطرت جهت زندگی انسان را تاحد زیادی از «واقعیت» به سوی «مثال» می‌برد. اینجاست که ضرورت توجه به گام سوم در این راه روشن پیش می‌آید و امام علی(ع) در تبیین علل پنهان بودن اسرار مرگ از آن اینگونه تعبیر می‌کند.

«آنچه را که مردگان دیدند اگر شما می‌دیدید، ناشکیبا می‌شدید و می‌توسیدید و می‌شنیدید و فرمان می‌بردید. ولی آنچه آنها مشاهده کردند بر شما پوشیده است و نزدیک است که پرده‌ها فرو افتد گرچه حقیقت را به شما نیز نشان دادند، اگر بدرستی بنگرید و ندای حق را به گوش شما رساندند، اگر خوب بشنوید و به راه راست هدایتتان کردند اگر هدایت شوید. به راستی به شما می‌گویم که مطالب عبرت‌آموز اندر زدهنده را آشکارا دیدید.» (۱۹)

اگر مخاطبین امام علیه السلام مرگ را تجربه کرده بودند و پرده از جلوی چشمانشان برداشته شده بود عالم برزخ [مثال] برایشان از این عالم، دوست داشتنی تر بود. اما آنها واقعیت را فقط از طرف مادی آن تجربه کرده بودند و فراموش کرده بودند که دنیای دیگری منتظر آنهاست و تازمانی که در این دنیا هستند در توانایی آنها نیست که آن را تجربه کنند، و از آن چیزهایی که در آن است بچشند. بدینسان است که دوگانگی «واقعیت / تجربه» فقط در واقعیت زمینی [مادی] برای آنان خلاصه می شود و عقل آنها نمی تواند از این عالم تجاوز نموده ماوراء آن را بشناسد.

۴- اصول درک تجربه اجتماعی

شاید بتوانیم به طور فشرده به اصول تجربه اجتماعی و تعیین حدود فهم آنها اشاره کرده و نکات زیر را یادآور شویم؛ نکاتی که هر متفکر اجتماعی مجبور است برای رسیدن به حل پیچیدگی آن، به آنها تکیه نماید.

الف) تأمل

مفهوم تأمل به معنای نوعی روش فکر کردن است که جوینده حقیقت بواسطه آن، تجربه اجتماعی را در بوته آزمایش عقلی قرار می دهد تا تمام جوانب و علت های را که برای بوجود آمدن آن واقعه لازم بوده

است کشف نماید و تمام اجزاء آن را جمع آوری نماید بدانسان که گویی خود او آن تجربه را دارا شده است. با مراجعه به فرهنگ فلسفی درمی یابیم که تأمل [Contemplation] به کارگیری فکر است به خلاف تدبیر که تصرف در فکر است بنا توجه به عواقب آن. به این معنا تأمل مترادف فکر و نظر است و در مقابل فعالیت های عملی قرار می گیرد. تأمل فرورفتن در موضوع فکر است، تا آنجا که متأمل چیزهای دیگر حتی خودش را نیز فراموش می کند. یعنی تأمل، تفکر عمیق در یک موضوع خاص است. امام علیه السلام می فرماید:

[اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله] دین را آن چنان که سزاوار بود شناختند و به آن عمل کردند نه اینکه بشنوند و برای دیگران نقل کنند. زیرا راویان دانش بسیار اما نگاه دارندگان و عمل کنندگان به آن بسیار اندکند. (۲۰)

اگر چه خود دین مستقیماً در مسیر تجربه اجتماعی داخل نمی شود ولی در مبادی و آغاز جامعه قرار می گیرد. ولی قاعده «تأمل» آن را در یک سطح وسیع تر گسترش می دهد، و انسان را در اندیشه «وجود» فرو می برد تا با تفسیر نمودن وجود و عمل کردن بر طبق مقتضای آن به یک درک کلی و عمومی برسد. به بیان دیگر «تأمل» اولین حرکت برای فهم دین و شناختن آثار و نمودهایش در جامعه است.

بهمین دلیل است که فهمیدن «تجربه اجتماعی دینی» - اگر این اصطلاح درست باشد - در همان آغاز با درک دینی شروع می‌شود و در فضای اجتماعی ظهور و تبلور پیدا می‌کند.

این اعتقاد، نگارنده را در برابر اندیشه گروهی از فلاسفه دوران نو قرار می‌دهد که شاخه جدیدی را در علم جامعه‌شناسی تشکیل داده‌اند و به آن «جامعه‌شناسی تفکر» می‌گویند و از آن شاخه‌های فرعی کوچک تری به صورت امواج جدید منتشر گردیده است. مهمترین آنها عبارتند از:

- موج آلمانی که در اندیشه‌های هگل و مارکس متجلی شد، در آغاز قرن بیستم بوجود آمد که جامعه‌شناسی لیبرالی را رد می‌کرد.

این موج اشکال مختلف جامعه و روابط موجود در آن را به شکل اندیشه‌ای ثابت که منبعث از قوانین تاریخ است مورد بررسی قرار می‌داد [گرچه تاریخ را به صورت انتزاعی و فرا زمانی در نظر نمی‌گرفت] اما آنرا قراردادی هم نمی‌دانست. اینان معتقد بودند که تاریخ از قوانین ثابتی پیروی می‌کند. این نوع جامعه‌شناسی می‌خواست با درس دادن مسلمات یا مقولات خاصی که لازمه هر اجتماعی است بدون اینکه از داده‌های واقعی و تجربیات موجود جامعه استفاده نماید چگونگی رشد و افول جوامع را نشان دهد. این موضوع گرچه با برخی

مقدمات صحیح آغاز کرده بود به علت نتایج ناقصی که بدست آورد از مدار اندیشه خارج شد. علت شکست آن، این بود که از داده‌های واقعی تجربه‌های اجتماعی غافل بود. غفلت از دو اصل مهم و مبدا اساسی در تجربه اجتماعی باعث این شکست شد. یکی «تکامل» و دیگری «همزمانی». ما این مسئله را آنگاه به خوبی درک می‌کنیم که به تقسیم «ماکس وبر»^(۲۱) آنجا که معانی را به واقعی و خیالی تقسیم می‌کند توجه کنیم. شکل مثالی و خیالی، انعکاس واقعیت نیست بلکه یک رشد نظری است که به مسیر خاصی می‌رود تا آنجا که بعضی از جوانب «واقعیت» را بزرگ نموده و مورد توجه قرار می‌دهد در حالیکه به بعضی از جوانب دیگر آن اصلاً توجه نمی‌کند.

این [فهم مثالی و خیالی] گونه‌ای انگاشت ذهنی و غیرمادی و غیرواقعی است که ممکن است به توصیف واقع کمک کند ولی یک روش واقعی و تجربی نیست بلکه وسیله‌ای است که عقل می‌تواند بوسیله آن و با استفاده از آن حقیقت را بفهمد [با تشکیل علم حصولی]. اندیشه مثالی، ذهن را از راه خود دور می‌کند زیرا ذهن این قابلیت را دارد که تصورات نادرست را هم بسازد [یعنی هم تصورات صحیح و هم غلط را در خود جای می‌دهد] و تجربه را از واقعیت و سنت‌ها و قوانین آن دور کند. امام علی علیه السلام زنجیره مراحل رسیدن به یقین را اینگونه

ترسیم نموده است:

«یقین بر چهار شاخه استوار است: بینش زیرکانه، دریافت حکیمانه واقعیت‌ها، پندگرفتن از حوادث روزگار، پیمودن راه درست پیشینیان، پس آن کس که هوشمندانه به واقعیت‌ها نگریست حکمت را آشکارا ببیند، و آن که حکمت را آشکارا دید عبرت‌آموزی را شناسد و آن که عبرت‌آموزی را شناخت گویا چنان است که با گذشتگان می‌زیسته است.» (۲۲)

ارتباط متقابل و مستحکم بین واقعیت و تاریخ وجود دارد که از مطالعه آن دانش نو و تخصص جدیدی بر خبرهای گذشته حاصل می‌شود و روش آن این است که از تأمل در واقعیت برای شناخت تاریخ استفاده می‌شود و برعکس از حرکت تاریخ برای فهم وقایع [حال و آینده] بهره برده می‌شود. حرکت میان دو سوی «تاریخ و واقعیت» بوسیله «ارجاع» که گام سوم است در روش فهمیدن تجربه اجتماعی کامل می‌شود.

ب) ارجاع - بازگرداندن -

این گام به گونه‌ای اساسی و ریشه‌ای بر قانون «علیت» که اسباب‌ها را به مسبب‌ها برمی‌گرداند بنا نهاده می‌شود.

برای فهم درست یک رویداد تاریخی / اجتماعی برداشتن این گام لازم و ضروری است که گشودن راه تفسیر، یکی از نتایج احتمالی آن است. اما در حالت عادی تنها

قدمی نیست که باید دربارهٔ هماهنگی احتمالی بین رویدادهای تاریخی برداشته شود تا امکان بازگشت آنها را به آن معنایی که «فوکو» از آن به تکرار تاریخ تعبیر می‌کند نتیجه گرفت. او بر این مطلب پافشاری می‌کند که احوال و حوادث زمان حاضر چیزی نیستند جز بازگشت مجدد حالت‌های گذشته و همینطور است نسبت آنها به آینده، زیرا حوادث تاریخی پشت سر هم تکرار می‌شوند.

مفهوم بازگردانی در اینجا تا اندازه زیادی نسبی است، زیرا رابطهٔ قانون «علیت» نسبت به رخداد‌های تازه محدود به شرایطی است و نمی‌توان آن را با همه حالاتها تطبیق داد.

زیرا قانون علّیت بطور روشن و ثابت فقط در علوم طبیعی کاربرد دارد.

اطلاق قانون «توجه» به آن ارجاع مناسب‌تر به نظر می‌رسد زیرا تجربه تاریخی و مضمون آن در روش درک تاریخی با تجربه اجتماعی هماهنگ می‌شود و در نهایت به اصل «اراده» انسانی برمی‌گردد. اراده‌ای که هر طور که می‌خواهد با این رویدادها روبرو می‌شود. قانون «ارجاع» تا این حد خردمندانه است که رابطهٔ بین رخداد‌های تاریخی و میزان این رابطه را در رخداد‌های اجتماعی نشان می‌دهد. امام علی علیه السلام در بسیاری از سخنان به این اصل به گونه‌ای سریع و کوتاه اشاره

ج) ارتباط

گام سوم آن است که ارتباط و بستگی موجود بین رویدادهای اجتماعی را در یک زنجیره منطقی تنظیم می‌کند. یعنی نمودهای متعدد اجتماعی و تاریخی واقعی و مشخص را در گروه‌های متماثل و متناظر جمع می‌کند. ارتباط بر همه این وقایع و حوادث گذشته احاطه کامل دارد، و همزمان در بنیان‌های اساسی رخدادها حاضر است. بدین ترتیب، خیالات و تصورات غلط که ممکن است ذات را بر موضوع غلبه دهند یا برعکس موضوع را بر ذات ترجیح دهند نابود می‌شوند. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«پس اندیشه کنید که چگونه بودند آنگاه که وحدت اجتماعی داشتند، خواسته‌های آنان یکی، قلب‌های آنان یکسان، دست‌هایشان مددکار یکدیگر، شمشیرهایشان یاری‌کننده هم، نگاه‌هایشان به یک سو دوخته و اراده‌هایشان واحد و هم‌سو بود. آیا در آن حال مالک‌الرقاب سراسر زمین نبودند؟ رهبر و پیشوای همه دنیا نشدند؟ پایان کار آنها را نیز بنگرید؛ یعنی آن هنگام که به تفرقه و پراکندگی روی آوردند و مهربانی و دوستی آنان از بین رفت، سخن‌ها و دل‌هایشان گوناگون شد، از هم جدا شدند، به حزب‌ها و گروه‌ها پیوستند، خداوند لباس کرامت را از تن آنها بیرون کرد و نعمت‌های فراوان و شیرین خود را از آنها گرفت و داستان آنها در میان شما برای عبرت آموزیتان باقی ماند.» (۲۳)

در این جا امام بین گروهی که روبرو و همزمان او هستند و قومی که پیش از آنها

«از آنچه در گذشته دیده یا شنیده‌ای برای آنچه که هنوز نیامده استدلال کن، زیرا تحولات و امور زندگی همانند یکدیگرند. از کسانی مباش که اندرز سودشان ندهد مگر با رنج فراوان.» (۲۳)

این استدلال اشاره به پیروی از وسایل و اهداف و پیدا کردن قوانین کلی آن است. این کار با [ارجاع] اهداف یا نتایج به مقدمه‌ها و گره‌زدن بین حالت‌های مشابه و غیرمتشابه انجام می‌شود و خبرگرفتن از نتایج‌شان بعد از الحاق به آنها و از طریق سابقه آنها صورت می‌پذیرد.

بسیاری از تجربه‌های اجتماعی بین ملت‌ها شبیه به یکدیگرند. اما وقتی عقل بر آنها حکم می‌کند نتیجه آنها مختلف می‌شود زیرا میان افکار و ایدئولوژی‌هایی که این تشابهات بر آنها بار می‌شود اختلاف وجود دارد در حقیقت اختلاف میان ایدئولوژی‌ها و افکار باعث اختلاف در حکم کردن عقل نسبت به وقایع متشابه می‌شود.

علوم انسانی جدید به معنای وسیعی عمل «ارجاع» را به کار می‌گیرند. در این علوم محققین با برگرداندن حالت‌های انسانی به علت‌های آنها نتایج مشابه را به دست می‌آورند. یکی از ایسن علوم «روان‌شناسی تجربی» است که با برگرداندن نمودهای ظاهراً نفسانی به علت‌های آن، نتیجه آنها را تعمیم می‌دهد.

نهی للبرء
ج ۱۰

شماره ۱۵ و ۱۶
۱۱۶

صاحب و مالک تمام زمین بودند ارتباط برقرار کرده است و این «ارتباط» همان چیزی است که تجربه اجتماعی را کامل می‌کند. زیرا از معرفت تاریخی استفاده می‌کند تا تجربه حاضر را به خوبی بفهمد، یعنی از گذشته عبرت بگیرد. گویا تجربه گذشته دانه به دانه و ضد به ضد با تمام جزئیات جلوی آنها حاضر است. در سیاق خطبه، رابطه نزدیکی بین مفاهیم ایجابی و سلبی و ارزش‌های مثبت و منفی ملاحظه می‌گردد.

وحدت جامعه و خواسته‌های یکسان به جدائی و تفرقه و شمشیرهای یاری دهنده و چشم‌های نافذ تبدیل شده است و اراده‌های واحد نیز به تفرقه و جدائی و اختلاف تبدیل شده است. تجربه به صورت مقدمه‌سازی [علل معده] بین حالت‌های حاضر باحالت‌های تاریخی مشابه رابطه برقرار می‌کند و در حقیقت هر حادثه اجتماعی تکرار نتیجه‌های حادثه‌های قبلی است.

د) اختبار + آزمون

این آخرین گام [مرحله] است که بواسطه آن یک تجربه اجتماعی به کمال لازم خود می‌رسد.

یعنی از مرتبه عقلی و ذهنی به مرتبه فعلی و عملی داخل می‌گردد. آزمایش، مرحله آخر تجربه است که تجربه اجتماعی

در دقیق‌ترین صورت آن بعد از آنکه در مراحل سه گانه عقل ظهور پیدا کرد [وجود لفظی - وجود ذهنی - وجود عینی] در درک اجتماعی وارد می‌شود و در آن به شکل کامل و نهایی خود درمی‌آید. امام علیه السلام می‌فرماید:

«ای پسر، درست است که من در میان پیشینیان نبودم اما در کردار آنها نظر کردم و در اخباری که از ایشان رسیده اندیشیدم و در آثار آنان سیر کردم تا آنجا که گویی یکی از آنها شده‌ام. بلکه گویا از اول تا آخر عمرشان با آنان بوده‌ام. پس دوره‌های روشن و شیرین زندگی آنها را از دوره‌های تیرگی آنها بازشناختم.» (۲۵)

گام‌های گذشته، ذهن را برای داخل شدن در تجربه اجتماعی عمیق و زندگی و انس گرفتن با آن آماده می‌کند و آن را به سوی کسب تجربه از آنها می‌کشاند، بطوری که در لابلای آن، گذشته و آینده یک چیز واحد می‌شوند. در این حالت «ذات» در طرف راست و «موضوع» در سوی چپ آن قرار می‌گیرد.

اینجا رابطه محکم و نیرومندی بین عقل و داده‌های تجربی پیدا می‌شود. تجربه بدون کوشش عقلی به کمال لازم خود نمی‌رسد و عقل هم چیزی را بر تجربه اضافه نمی‌کند. چون آزمون علمی و تاریخی، بدون وجود این داده‌ها کامل نخواهد شد.

انگیزه‌ها و عوامل مختلفی که به رخ دادن یک واقعه تاریخی اجتماعی منجر

جایگاه عقل و تجربه در...

شماره ۱۵ و ۱۶
۱۱۷

می‌شود در یک تجربه جمع می‌شود و عقل با سهیم شدن در آن، این عوامل را تنظیم و هماهنگ می‌کند و روزی را به وجود می‌آورد که بتوان از آن تجربه‌ها استفاده نمود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح / خطبه ۱۸۰.

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، کلمه قصار ۳۹۰.

۳- همان، کلمه قصار ۳۷۲.

۴- نهج البلاغه، نامه ۵۳، نامه به مالک اشتر نخعی.

۵- شمس الدین، محمد مهدی، حركة التاريخ عند

الامام علی علیه السلام، بنیاد نهج البلاغه، ط ۵۶.

۶- همان.

۷- کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) Kant، بسیاری او را

بزرگترین فیلسوف دوران نو می‌دانند. این فیلسوف

شهر آلمانی با نقادی از عقل بشری چنین نتیجه

گرفت. ۱- انقلاب کپرنیکی: تاکنون می‌پنداشتند که

ذهن ما خود را با جهان خارج تطبیق می‌دهد ولی من

می‌گویم این جهان خارج است که خود را با ذهن ما

مطابق می‌کند و ساختار ذهن ما را به خود می‌گیرد.

۲- ذهن ما فعال است و صورت‌های متقدم حسی و

عقلی خود را بر روی داده‌های تجربی اضافه می‌کند

پس شیء فی نفسه هیچگاه - کما هو حقّه - شناخته

نمی‌شود بلکه علوم تجربی پدیداری از جهان خارج

هستند. ۳- چون از جهان متافیزیک هیچ داده‌ی حسی

نداریم هیچگونه علمی از آن چه به نحو اثبات و چه

به نحو انکار حاصل نمی‌کنیم. درباره آن باید به گفته

پیامبران ایمان بیآوریم.

۸- نهج البلاغه، صبحی صالح، کلمه قصار ۲۱۷.

۹- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱۰- همان.

۱۱- همان.

۱۲- الفكر حركة من المبادئ و من مبادئ الی المراد

«منظومه حکمت ملاحادی سبزواری».

۱۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱۴- ژان پیاژه (Jean Piaget) روان‌شناس معاصر

سوئیسی و بنیانگذار مکتب بناگرایی شناخت

(constructionalism)، او بر نیاز به ارتباط

اجتماعی به عنوان پایه‌ای نظری برای توجیه

فراگیری زبان تاکید دارد.

۱۵- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱۶- هانری برگسون «۱۸۵۹-۱۹۴۱» فیلسوف

فرانسوی در نظریه معرفت خویش می‌گوید: در

حالیکه عقل شناخت مکان را به زمان سرایت

می‌دهد و آن را به شیوه ریاضی محاسبه می‌کند در

شهود، حقیقت به عنوان امری گوناگون، لاینقطع، و

بی‌پایان در حرکت خلافت‌اش مشاهده می‌شود.»

۱۷- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ (قاصعه).

۱۸- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۱۶.

۱۹- همان، خطبه ۲۰.

۲۰- همان، خطبه ۲۳۹.

۲۱- ماکس وبر و Ideal Type (نمونه مثالی

یادذهنی).

۲۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۳۱.

۲۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲۴- همان، خطبه ۲۳۴ (قاصعه).

۲۵- همان، نامه ۳۱.